

به انگیزه ۴۰ سالگی نویسنده کتاب‌های یکشنبه، دوشنبه و سه شنبه با او گفت‌وگو کردیم

با آراز روی پل‌های پایتخت



۴۰ سال از تولد شما می‌گذرد، تصمیم گرفتیم در چهل سالگی گپ دوباره‌ای با هم داشته باشیم. وقتی برای بار اول رمان «پل» را خواندم، تمام پل‌های مرکز تهران برای من شخصیت گرفته بود و روی پل‌های شهر به دنبال خانه داستان شما می‌گشتم. ذهنم مشغول این ایده بود و ارتباطی که با پل گرفتم جالب بود، در این اثر حرف اضافی وجود ندارد و داستان‌تان را با ماجرا تعریف می‌کنید. داستان‌ها سخته ندارند، به سرعت وارد فضای داستان می‌شوید و همه چیز ملموس است. جادو را از آقای غلامحسین دولت‌آبادی هم نام ببریم که رمان پل را با هم نوشته‌اید. من پل را بیشتر از دیگر آثار شما دوست دارم.

این کاری بود که من و دولت‌آبادی با هم انجام دادیم. دوره‌ای بود که دستان خیلی به کار می‌رفت و این اثر حاصل آن دوره و آن روحیه است. با هم چند کار نمایشی هم داشتیم.

۵ کار نمایشی ساختار شکنانه‌ای با نام «صعود مقاومت‌پذیر آقای م. ر. حساس» در تالار محراب داشتید. من شبی برای دیدن اجرای شما آمده بودم که باد شدیدی می‌وزید و تعدادی درخت افتاده بودند. مدام ماشین‌های آتش‌نشانی رد می‌شدند و شما هم در محیط باز تالار محراب، اجرا را شروع کردید.

ما کارمان را انجام دادیم و خیلی خوب بود. در سالن دیگری نمی‌شد آن کار را اجرا کرد.

۶ همکاری حرفه‌ای شما با آقای دولت‌آبادی به کجا رسید؟

این روزها با آقای دولت‌آبادی کار جدیدی انجام نمی‌دهیم. نشر یکشنبه چند سال است که به نام و در اختیار آقای دولت‌آبادی است و من بیشتر درگیر کارهای خودم هستم. ناشر بودن روحیه می‌خواهد، کار سختی است و من روحیه ناشر بودن نداشتم و ندارم.

۷ نوشتن «پل» به صورت مشترک چطور اتفاق افتاد؟

وقتی پل را نوشتیم ایده من و دولت‌آبادی این بود که داستان در روز بگذرد و اصل داستان در روز و گرما بود. در داستان شب، کار برعکس شد و روز نبود و داستان در شب می‌گذشت و اسم کار را «شب» گذاشتیم. می‌خواستیم همه جاتاریک باشد و وارد تاریکی محض بشوید. پیشنهاد کردم کتاب دانه را اقتباس کنیم. بعدتر خودم به تنهایی پروژه را پیش بردم. سه بار سه جلد «کمدی الهی» را خواندم و سعی کردم اقتباس داشته باشم و مناطق تهران و حاشیه‌های تهران را در داستان قرار دهم ولی نمی‌دانم این اتفاق افتاده یا نه؟

با هم در یک اتاق می‌نشستیم و داستان را می‌نوشتیم. تمام جملاتی که خوانده‌اید را با هم نوشته‌ایم. تایپ کار من بود. برای رمان «پل» ما اول زاویه دید را انتخاب کردیم. سوم شخص را انتخاب کردیم و بحث ما بر سر این بود که اول این را می‌بینی یا این یکی را! ما بر سر توصیفات هیچ مشکلی نداشتیم. می‌دانستیم یک نفر باید بیاید و بحث بین ما این بود که اول در باز شود یا پنجره؟! تمام وقت ما را این می‌گرفت که یک نفر چطور وارد داستان شود.

۸ متن اثر آن قدر روان است که بحث‌هایی که پشت کار شکل گرفته احساس نمی‌شوند. ضمن این‌که شما برخلاف ژست‌های روشنفکری مرسوم از قصه‌گویی غافل نشده‌اید.

کسی با خواندن اثر این بحث‌ها را نمی‌بیند. نمایشنامه‌های ما هم همین‌طور است. در زمان نگارش متن با هم در جمله آخر به توافق می‌رسیدیم و کتاب پیش می‌رفت. نگارش کتاب دو سال طول کشید.

نه تنها از قصه‌گویی غافل نشدیم، بلکه حتی ضد فضای مرسوم حرکت کردیم. ما در مورد فضای شهر تهران نوشتیم جایی که آنجا زندگی می‌کنیم و حتی فضای پل پارک وی را حذف کردیم. اگر این پل‌ها را روی نقشه تهران بکشیم به قلبی در سمت چپ نقشه تهران درست جایی که قلب در کالبد بدن قرار می‌گیرد، می‌رسیم. اگر پل پارک وی یا گیشا را در نظر می‌گرفتیم باید بالاتر می‌رفتیم. دولت‌آبادی با پل پارک وی راحت نبود و ما به این نتیجه رسیدیم که

اشاره: آراز بارسقیان را برخی، پای‌کارترین نیروی حوزه ادبیات در میان ارامنه می‌دانند و گاهی هزینه‌های زیادی هم به خاطر این تلاشش پرداخت کرده است. گرچه او ضربه‌های زیادی از سوی برخی روشنفکرانماها و ناشران مرتبط با این جریان خورده اما همچنان در مسیری که برای ادبیات انتخاب کرده استوار است و می‌خواهد بنا بر یافته‌هایش، برای ایران، متن فاخر بنویسد یا ترجمه

میثم رشیدی مهرآبادی

سر دبیر

قفسه کتاب

کند. رمان «پل» را چند سال پیش بعد از خواندن به کتابخانه مرکزی پارک شهر اهدا کردم و چند ماه پیش دوباره آن را خریدم و مشغول خواندن شدم. شناسنامه کتاب نشان می‌داد که آراز بارسقیان چهل ساله شده است. این بهترین بهانه بود برای این که به روزنامه جام جم دعوتش کنم و در گفت‌وگویی بفهمم او در چهل سالگی با آثار مهمی که از خود بر جا گذاشته، چگونه می‌خواهد به دهه بعدی زندگی‌اش پا بگذارد. آنچه در ادامه می‌خوانید متن کامل این گفت‌وگو است، بجز یکی دو جا که اصرار داشت رسانه‌ای نشود.

داشتند. فعالیت‌ها و جلسات این کانون که با محوریت مبارزه با سیاست‌های اختناق و استبدادی شاه بود سبب شد تا برخی از این هنرمندان به زندان بیافتند و در بازه سال‌های ۵۰ تا ۵۵ فعالیت‌های کانون تعطیل شود. در نهایت نیز بسیاری از اعضای مؤثر کانون از ایران خارج شده و به کشورهای مختلف مهاجرت نمودند. تو در این اثر ما را با دیدگاه‌ها، موضعگیری‌ها، اعلامیه‌ها و فعالیت‌های کانون به طور کامل آشنا کردی...

در کتاب «نمایندگان امر/ نمایندگان کلام» نمی‌خواستیم کسی را راضی کنم می‌خواستیم یک کتاب خوب در حدی که بلد هستیم، بنویسیم. اسنادی وجود داشت و خواستیم صادقانه‌ترین چیزی که می‌توانیم بنویسیم را مبتنی بر اسناد تولید کنیم.

یک نفر باید این اسناد را کنار هم بگذارد و برداشتش را بنویسد، کتاب تحلیل ندارد. با وجود این که من هر چه بود و نبود را در آن آورده‌ام، اما اگر چیزی نوشته نشده و از قلم افتاده، گناه من است. من این مسئولیت را می‌پذیرم ولی این طور نیست که کم گذاشته باشم مگر این که سندی را از من پنهان کرده باشند.

عمده کار بر اساس اسناد مکتوب بود ولی ۱۰ تا ۱۵ درصد با پرسش از آدم‌ها زنده پیش رفت تا بتوانم محتوا را با اسناد چک کنم و متوجه شدم اسناد درست است در حالی که بیرون از این فضا گفته می‌شد و می‌شود که تمام این اسناد دروغ است. در حالی که اگر اسناد دروغ است خاطرات سپانلو، آل احمد، به آذین و مثلاً حرف‌های ساعدی... که وجود دارد و درست است.

۹ چرا این کتاب آن طور که باید دیده نشد و گفت‌مانی

پیرامونش شکل نگرفت؟

به نظر من همه کتاب را دیدند ولی کسی چیزی راجع به



وقتی پل را

نوشتیم ایده من

و دولت‌آبادی این

بود که داستان در

روز بگذرد و اصل

داستان در روز و

گرما بود

